

وقتی چند سال از من مشغول سبقت و بازگشتی بودند

گویم با همه ای آشنا شده که بی اختیار احساس حرارت دیگری نمودم

من بزرگ شدم و این عشق در سینه ام بزرگتر و بزرگتر شد و امروزه بیست سال از آن

تاریخ میگذرد و با خود و تار و پود هستم کهنه و حاکم مطلق زندگی شدم است

بمانظور که در برابر گمانگی و غفلت خدای بزرگ احساس محبت و احترام می کنم

بمانظور و بمانظور بلکه ای که حجت سال زندگی من بزرگ هستی بخندید و بام

مقدس و درست داشتی، با عظمت و جاودان است

عزیز با همه بزرگی در برابر الهی و هیبتان عشقی که همیشه و همه جا همراه من است

کوچک و می اندیش می باشد

در من عزیز با عظمت است که بر آن اندیشه مقدس سایه افکنده و ایمان

دارم تا زنده هستم و مقیم می طیب فرمایان خرم فرمایان عزیز و خدایم است

و همه چنانکه تا حال این ندا با صبح داد و در برابر این درگاه سرزاده ام از

این بیجه هم با ایمانی تر نزل نماید و همراه شما با ایمان هم بزم خواهم بود

و شرافتم را در گرد این پیمان بشنایم بسیارم

بروانه - رنگداری دانستجوی دانسته در با